

به نام خدا

قصه‌های پندآموز برای کودکان - ۲

چوپان دروغگو

بازنوشته‌ی ژاله راستانی

مهارت‌های زندگی
(تربیتی-اخلاقی)



ناشر پیشرو در انتشار کتاب‌های کمک‌آموزشی برای مهدکودک‌ها و پیش‌دستانی‌ها

واحد کودک و نوجوان
موسسه‌ی نشر و تحقیقات ذکر

کتاب‌های قاصدک

این اثر توسط داوران و کارشناسان دبیرخانه‌ی سامان‌دهی منابع آموزشی و تربیتی دفتر تکنولوژی آموزشی و کمک‌آموزشی آموزش و پرورش، مناسب و مرتبط با برنامه‌های درسی دوره‌ی آموزش ابتدایی دانسته شده است.

دفتر و فروشگاه مرکزی: تهران، خ انقلاب، خ فلسطین جنوبی، خ محتشم، شماره‌ی ۲۰، طبقه همکف واحد ۱
تلفن: ۶۶۴۱۰۰۴۱ (خط ۵) • تلفکس: ۶۶۴۶۸۲۶۳ • کد پستی: ۱۳۱۵۸۴۴۵۴۷
سامانه پیامکی: ۳۰۰۰۶۶۶۶۶۳ • www.zekr.co • @ghasedakbooks

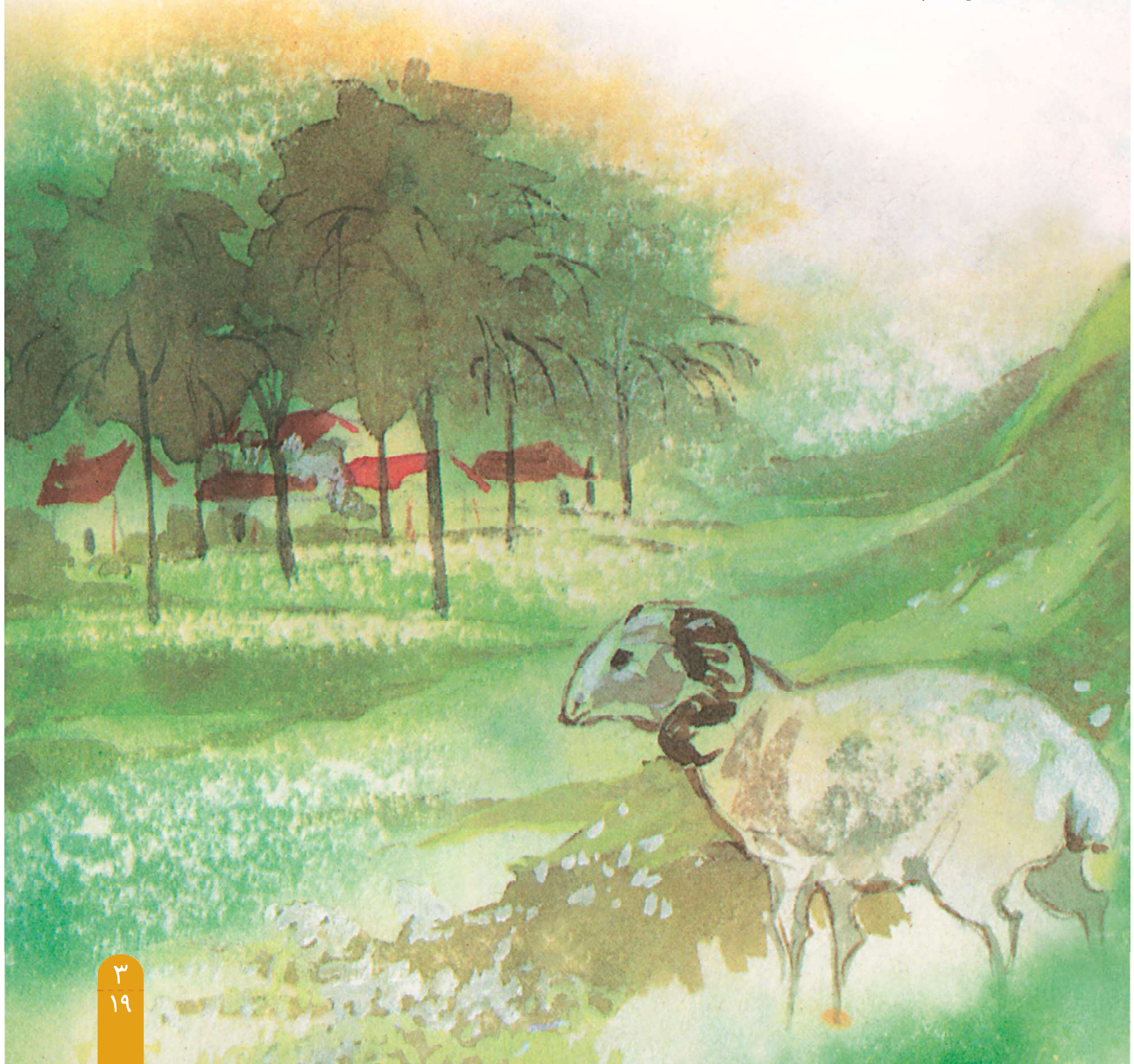
- سرشناسه : راستانی، ژاله، ۱۳۳۸ - اقتباس‌کننده
- عنوان و نام پدیدآور : چوپان دروغگو/ بازنوشته‌ی ژاله راستانی؛ ترجمه‌ی پریچهر همایون‌روز؛ تصویرگر جاگدیش جوشی.
- مشخصات نشر : تهران: ذکر، کتاب‌های قاصدک.
- مشخصات ظاهری : ۱۶ص. : مصور (رنگی).
- فروست : قصه‌های پندآموز برای کودکان
- شابک : ۹۷۸-۹۶۴-۳۰۷-۶۵۹-۷
- وضعیت فهرست‌نویسی : فیبا
- یادداشت : عنوان اصلی: The shepherd boy and the wolf
- یادداشت : گروه سنی: ب.
- موضوع : افسانه‌های عامه
- موضوع : داستان‌های حیوانات
- شناسه افزوده : همایون‌روز، پریچهر، ۱۳۵۰ - مترجم
- رده‌بندی دیویی : ۱۳۹۳ چ ۱۸۸/۲/۳۹۸د۳
- شماره کتابشناسی ملی : ۳۵۲۵۷۳۸
- چوپان دروغگو
- بازنوشته‌ی ژاله راستانی
- مترجم: پریچهر همایون‌روز
- تصویرگر: جاگدیش جوشی
- مدیر هنری و اجرای جلد: حسین نیلچیان
- صفحه‌آرایی: آتلیه پاراگراف
- تیراژ: ۱۵۰۰ جلد • چاپ پنجم: ۱۳۹۸
- لیتوگرافی: گلپا • کد: ۹۳/۵۹۶
- شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۰۷-۶۵۹-۷
- شابک دوره: ۹۷۸-۹۶۴-۳۰۷-۷۰۵-۱
- کلیه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای موسسه‌ی نشر و تحقیقات ذکر محفوظ است.
- قیمت: ۷۰۰۰ تومان

چاپ پنجم



در دهی کوچک، اما بسیار زیبا و با مردمانی مهربان و دلسوز، پسرکِ چوپانی زندگی می‌کرد. پدرِ پسرک را همه می‌شناختند و به او اطمینان داشتند. بعضی از مردم ده، گوسفندان خود را به او سپرده بودند. او هم آن‌ها را به پسرک سپرده بود تا هر روز به چَرا ببرد. او به پسرک گفته بود که اگر گرگی به گوسفندان نزدیک شد، فریاد بزند و کمک بطلبد.

روزها و هفته‌های اول این کار برای پسرک سرگرمی بود. او گوسفندان را به تپه‌های اطراف می‌برد و از گردش در طبیعت لذت می‌برد؛ اما بعد از مدتی از این کار خسته شد.



روزی از روزها که پسرک مثل همیشه گوسفندان را به چَرا برده بود، صدایی شنید: «کمک، کمک! آتش! آهای مردم کمک!»
مردم ده کار خود را رها کردند و با هر چه در دست داشتند به سوی خانه‌ای راهی شدند که صدا از آن شنیده می‌شد. پسرک نمی‌توانست گوسفندان را رها کند.



او همان جا نشست و به مردم که شتابزده به هر سو می‌دویدند، نگاه کرد.
آن روز برای پسرک مثل همیشه نبود. دیدن مردم ترسیده و هیجان‌زده او را
سرگرم کرده بود.

